

نگاهی به مجموعه شعر «جنازه مریم بنت سعید» داریوش معمار – انتشارات پاندا. 1384.

.....

جنازه ، ایستادن مجدد خود را به تصویر می‌کشد تا انسان ایستاده در فروپاشی، دوباره ایستادن را فرا گیرد. در حضور شکست روایت‌ها، دیوارهای مستبد ذهنی و تولید را بازسازی و احیا می‌کنند. ذات يك اثر هنري در پي افكني‌هاي دروني آن شكل مي‌گيرد نه در خلاء متعارف و معمول که از دم دستي‌ترين روز مرگي‌ها ناشي مي‌شود. آن چه امروز در يك فضاي همه جانبه و باز (هولستیک) رخ مي دهد. ابعاد تازه‌تري مي‌پذيرد و بنیان تازه به‌خود مي‌گیرد. تا دگرديسي که محصول شرایط «نهادن» (به معني گزارش و رها کردن آنچه تاکنون در دست داشتیم . و تنها ارزش ارزشمند قلمداد می‌شد) است، ایجاد شود. این دگرديسي به ناچار براي حفظ حیات خود به نزاع با آنچه به طور وفور به نام امرنامتعارف تلاش مي‌کند. دگرديسي که ناشی از «نهادن» باید رخ دهد در ابعاد زبان، فاصله گذاری ، ایجاد محيطي بي دغدغه اندیشیدن حضور مخاطب و غياب مولف و بسياري ديگر از مولفه‌هاي نیازمند براي رويش مجدد از درون خود نیاز دارد. بنابراین هر زمان که هنر به صورت چیزی در معنای «آغاز کردن» قرار بگیرد تکان یا ضربه‌اي به تاریخ می‌زند و يك جهش (موتاسیون) در پیش فرض‌هاي (assumption) هنر ایجاد می‌کند. این هنر چند بعدي که از پیش فرض‌هاي سینما، موسیقي ، نقاشي ، تیاتر، خوشنویسي و... می‌تواند بهره گیرد و این امکان را در درون خودجاي داده «شعر» می‌نامم.

و آنچه را که من پیش فرض شعر (assumption) می‌نامم در ذات شعر شکل می‌گیرد. در ذاتی که قدرت برخورد و رویارویی با مفاهیم انتزاعی را به شکل رفتار غالب از عهده کلی‌گویی و فاضل‌اندیشی جدا می‌کند. رفتاری که نه چندان دقیق به گزاره‌های عینی می‌پردازد و از اصول زیر بنایی و ساختارهای ذهنی از پیش ساخته رها می‌شود. این رفتارها در کنش و واکنش‌های تاریخی، فرهنگی و عقلی انسان شکل می‌گیرند و به صورت رفتاری در می‌آیند که «درونی کردن» بیش از «درونی شدن» اهمیت پیدا می‌کند. در این جا سوالی مطرح می‌کنم:

«آیا تبیین محیط بیرون از ذهن مخاطب تعیین کننده رفتار حساب شده مخاطب امروز است؟ یا ذهن مکتشف دیدار کننده به ساختن سازه‌های محیط بیرون می‌انجامد؟»

«جنازه مریم بنت سعید» در حول همین دست سوالات چرخ می‌خورد. در طرح جلد کتاب به اندیشه‌ای دلخواه همراه با چالش‌های دیداری شاعر می‌توان رسید. چالشی که در شرایط نامساعد اجتماعی پا به عرصه می‌گذارد. (با فرض این گفته سوسور، مبنی بر ارتباط دال و مدلولی ارتباطی دلخواهی است، را بپذیریم) و با یک شبکه ارتباطی وسیع در معرض قرار می‌گیرد. داریوش معمار در این کتاب با یک سلوک مشترک نظام ارجاع را بین مخاطب تقسیم می‌کند. و انگشت بر پیوندهای تصویر نمایی اجتماع می‌گذارد. تصویر نمایی داریوش معمار در این کتاب به مفهوم برجسته‌سازی تصاویر روزمره زندگی که از روزمرگی به فراموشی سپرده شده‌اند به کار بسته شده است نه به معنای کانکریت و استفاده از امکانات تغییر فونت و گرافیک نوشتار.

از خواب‌های بلند می‌شوی

مسواک می‌زنی و آبی به صورتت

اما هنوز خوابی وقتی مرز میان واقعیت و رویا دست نیافتی ست! (ص 42)

2- محبوب من

گاهی نگاه آبستن زنی از گل‌های میخک که چترش را کنار ساحل باز می‌نماید.
دریا را خشمگین می‌کند. (ص 65)

3- مادرم الکیست

و پدرم به هرویین ایمان دارد
اما من همیشه به پرنده‌هایی فکر می‌کنم که بی هیچ خداحافظی
در فصل مهاجرت از آب‌های این سرزمین کوچک کرده‌اند.

داریوش معمار در این کتاب فاصله‌گذاری را در امر متعالی زبان به کار می‌بندد. این فاصله‌گذاری جدا از مباحث روساخت یا ریز ساخت به تعویق می‌افتد. به تعویق افتادن فاصله به مخاطب فرصت ایجاد تصاویر ذهنی را می‌دهد. فاصله‌گذاری را نظامی آگاه از میان عناصر سنتی نمی‌داند و به توصیف‌های عام مقولات در نمادهای روزمره دست نمی‌زند. با این شکل، شعر اولین قدم را به سمت اصول نا متعارف کردن حوزه‌های دیداری خود می‌گذارد و از پر کردن این فاصله‌ها با نگاه تازه ترسی ندارد.

تنها باید توجه داشت این فاصله‌گذاری‌ها را در اتمسفر داریوش معمار و فضای اندیشه شعر جنگ مورد خوانش قرار داد. خوانش دیگر این کتاب با امکاناتی که در شعر معمار یافت می‌شود به

مخاطب اجازه بازسازی ذهنی شعر را می‌دهد. منظورم از شعر جنگ تنها آن دسته از شعرها است که به شکلی جهت‌بازنمایی تصویری جنگ نوشته شوند. مثل «خرمشهر و تابوت‌های بی‌دروپیکر» بهزاد زرین‌پور. البته اصلاً اعتقاد ندارم که در این کتاب، شعر جنگ یا کتاب جنگ است. بلکه کتابی است، در نزاع با جنگ مرسوم در کنار جنگ روزمره انسان در روزمرگی خود. حصول این امکان برای مخاطب فعال یک بررسی است که توان رویارویی با نگاه وسیع‌تری را پیدا می‌کند ولی وجه برجسته آن این است که قدرت پیش‌بینی را به مخاطب نمی‌دهد. پیش‌بینی که در تصویر بعدی جنگ اتفاق خواهد افتاد یعنی وارد شدن و به کمک آمدن مخاطب در شروع جنگ علیه خود درونی، خودی که از فروپاشی و دوباره ایستادن باکی ندارد. این جنگ در ذهن کهنه و بسته که انسان در آن با خمپاره و تفنگ و آرپیچی کشته نمی‌شود. سوسور در ارتباط با زبان اعتقاد دارد که برای بدست آوردن یک زبان باید اجتماعی از سخن‌گویان به آن را داشته باشد. اما دلیل کافی نمی‌داند. در «جنازه مریم بنت سعید» این اجتماع در زبان جنگ و حس رمانتیسم شکل می‌گیرد. شاید از ادغام نیروهای مختلف اجتماعی خود این اجتماع را پدید می‌آورد که در سه نکته پایه‌گذاری می‌شود.

1- کنار گذاشتن عادات زبانی از حیثیه‌ی ذهن

2- به کار بستن ذهن در کنار زبانی جسور، تازه، بی‌دلیل و نامنصف

(تعریف من از زبان جسور، تازه، بی‌دلیل و نامنصف):

در صورتی که بپذیریم زبان امری دلخواهی است و کارکرد آن (پراکسیس) با رد بیان واقعی

رفتار شکل نمی‌گیرد، دلیل نامنصف بودن آن است. به عبارت دیگر این حول و حوش شاعر

نیست که زبانش را تحت تاثیر قرار می‌دهد بلکه زبان شاعر است که اطراف را به دلخواه و بدون

اجازه تغییر می‌دهد

3- تشبیه زبان به بازی شطرنج که با حرکت گونه‌های مختلف طرف مقابل را ناچار به پذیرش می‌کند. زبان از چنین توانی برخوردار است که موقعیت مخاطب را جابه‌جا کند. در چند سطر قبل به جنگ مخاطب علیه خود ذهنی (ego) و بستر سازی داریوش معمار اشاره کردم.

1- محبوب من

همه چیز همان‌طور نیست که باید باشد

این را توگفتی همراه بوی خیس درختان به وقت انفجار

2- پشت هر دری که به این حوالی باز می‌شود

پهلوی گرفته آهویی که از آواز کشتگان را می‌فهمد

پرنده‌گانی که همدیگر را به قتل رسانده‌اند. ...

کودکانی که بوی گوشت‌های قربانی را برتنشان احساس کرده‌اند.

3- و روزی سه بار بدون آن‌که فکر خودکشی باشم به خودکشی عمومی می‌روم

و روزی سه بار مادرانم را غدادار می‌کنم.

اما هیچ نشانی از کسی که گلدانی را کشیده نمی‌یابم.

داریوش معمار با تیز بینی و نگاه هوشمندانه خود دست بر روی زخم‌های کهنه ما می‌کشد و
شعرش را دو دستی مثل پانسماں برکتف زخم خورده ما می‌بندد.
به همین خاطر است که تنها او گفته: «ما معاصر تمام روسری‌های آبی هستیم با دستمال‌های
سفیدمان که با تمام دستمال‌های جهان فرق می‌کند.»

کرمان 5 آبان 84

سید حمید شریف نیا

09111275093